

۲۷ اسفند ۱۳۹۷ - شماره: ۱۱۶

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی
پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۱۰):
شناخت اسلام

نویسنده مقاله:
محمد امیر خلیلی

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و
لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



در مقاله‌ی قبل دیدیم که این فرد مدّلس با جوسازی، تقطیع و تحریف فاحش نظر علامه، تلاش نمود این گونه القاء نماید که ایشان، شیعه و سنی را خارج از اسلام دانسته و تکفیر نموده است، در حالی که با توضیح مطلب و ذکر مقام بیان، آشکار شد که این بهتانی آشکار و بزدلانه از سوی منتقد است، بلکه مستنداً ثابت گردید که خوارج مسلکان تکفیری، ارباب تزویر و رؤسای خود منتقد هستند! او همچنین با سفاهتی آشکار، نادیده گرفتن ابعاد سیاسی و اجتماعی اسلام توسط خودش را دلیل بر درست نبودن عدم اقامه‌ی اسلام دانست و نیز نهاده‌سازی نظامی جعلی و بدعت‌آمیز به نام «نظام فقهاتی» را به اهل بیت طاهرین نسبت داد، در حالی که مبنای مشروعیت در اسلام، اذن خداوند و نصّ اوست و دامان پیشوایان اسلامی از چنین مفتریاتی پیراسته است! وی همچنین در مبحث خبر واحد، باری دیگر نگرش سطحی، کم سواد و بضاعت ناچیز علمی خویش را به نمایش گذاشت.

در این مقاله، به بررسی و ردّ شبهات منتقد درباره‌ی بخش چهارم کتاب شریف بازگشت به اسلام با عنوان «شناخت اسلام» می‌پردازیم و من الله التوفیق.

۹) بازگشت به اسلام؛ شناخت اسلام

بخش اول:

* نقد:

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در بخش چهارم کتاب «بازگشت به اسلام» به موضوع شناخت اسلام می‌پردازد و آن را ذیل ۴ عنوان «مفهوم اسلام»، «مصدق اسلام»، «منابع اسلام»

و «مبانی اسلام» مورد بررسی قرار می‌دهند.^۱ منتقد شبهاتی در این حوزه مطرح می‌کند که در این مقاله بخش اول آن را مورد طرح و بررسی قرار می‌دهیم و بخش دوم آن را به مقاله‌ی بعد وا می‌گذاریم:

۱. منصور هاشمی خراسانی که عقل را معیار شناخت می‌داند، دچار تناقض شده و کتاب خداوند، پیامبر خداوند^۲ و حتی حس و وجدان^۳ را هم از معیارهای شناخت می‌شمارد! او در جایی دیگر شناخت خدا را بدیهی فرض کرده و مبتنی بر چیز دیگری ندانسته است،^۴ حال آنکه در جای دیگر هر چیزی از جمله شرع را مبتنی بر عقل دانسته است.^۵

* پاسخ:

اولاً حضرت علامه، کتاب خداوند و پیامبر او را در ذیل عنوان «منابع اسلام» به بررسی گرفته است، نه در ذیل عنوان «معیار شناخت»^۶ و روشن است که «معیار شناخت» غیر از «منابع اسلام» و یک گام عقب‌تر از آن است. به راستی منتقد اگر تفاوت میان این دو را نمی‌داند، آیا توان مطالعه‌ی تیترا و عناوین کتاب «بازگشت به اسلام» را هم ندارد؟!

ثانیاً معرفی عقل به عنوان معیار شناخت، نافی حجیت شرع نیست؛ زیرا طبق فرموده‌ی حضرت علامه «عقل حجیت شرع را اثبات می‌کند و از این رو، هنگامی که معیار شناخت شمرده می‌شود، طبیعتاً شرع را در بر می‌گیرد و با این وصف، نام بردن از شرع در کنار آن به عنوان معیار شناخت، ضروری نیست.»^۷

ثالثاً حضرت علامه اختصاص فهم قرآن به گروهی از مردم را بر خلاف حس و وجدان و در نتیجه پنداری باطل شمرده است؛ زیرا حس و وجدان از ابزارهای عقل^۸ و ادراکات آن دو مفید یقین

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر، نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، بخش چهارم، ص ۱۷۱ به بعد

۲. نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۱۸۹

۳. نگاه کنید به همان: ص ۱۹۰

۴. نگاه کنید به همان: ص ۲۴۵ و ۲۴۶

۵. منصور هاشمی خراسانی می‌گوید: «حجیت هر چیزی که برای اثبات حجیت عقل به آن استدلال شود، از حجیت عقل آشکارتر نیست و اثبات آن به ثبوت حجیت عقل نیازمند است؛ همچنانکه مثلاً شرع برای آنکه بتواند حجیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجیت خودش اثبات شود؛ چراکه حجیت آن از حجیت عقل روشن‌تر نیست، در حالی که برای اثبات حجیت آن ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات حجیت آن با خودش نیز بی‌معناست.» (بازگشت به اسلام، ص ۲۳ و ۲۴)

۶. ایشان می‌فرماید: «منابع اسلام، چیزهایی هستند که امر و نهی خداوند با رجوع به آن‌ها معلوم می‌شود و آن‌ها عبارت از کتاب خداوند و پیامبر او هستند.» (بازگشت به اسلام، ص ۱۸۹)

۷. بازگشت به اسلام، ص ۲۴

۸. همان طور که در مقالات قبلی به مناسبت بحث از معیار شناخت اشاره کردیم، عقل با واسطه‌ی حواس، جزئیات را درک می‌کند و به همین خاطر، منطقیون درباره‌ی حواس گفته‌اند: «مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ فَقَدَ عِلْمًا» (اساس الاقتباس، ص ۳۷۵)؛ یعنی هر کس حسی را از دست بدهد، علمی را از دست داده است. همچنین طبق تعریف علمای منطق، «وجدانیات» به قضایایی گفته می‌شود که عقل با حواس باطنی آن را درک می‌کند؛ مانند خوف و درد و لذت و سرور و گرسنگی و تشنگی (نگاه کنید به: المظفر، محمد رضا، المنطق، ص ۳۳۰؛ طوسی، نصیر الدین، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، ص ۲۰۰؛ حلی، حسن بن یوسف، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسية، ص ۳۹۵) لذا روشن است که حس و وجدان هر دو ابزارهای عقل هستند.

است.^۱ بنابراین، آن دو زیرمجموعه‌ی عقل شمرده می‌شوند و چیز جداگانه‌ای نیستند.

رابعاً در نگاه علامه، شناخت خداوند به واسطه‌ی خداوند انجام می‌شود؛ چنانکه در روایات اهل بیت آمده است: «**اعرفوا الله بالله**»؛ «**خداوند را با خداوند بشناسید**»^۲؛ «چراکه چیزی شناخته‌تر از او نیست تا واسطه‌ی شناخت او واقع شود، مانند نور که به ذات خود دیده می‌شود و واسطه‌ی دیدن هر چیز دیگری است.»^۳ اما این واقعیّت غیر قابل انکار، نقش عقل به عنوان ابزار شناخت و قوّه‌ی مُدرکه را نفی نمی‌کند؛ زیرا حتّی درک بدیهیات نیازمند التفات، تصوّر و تصدیق است که همگی توسّط عقل سلیم انجام می‌شود؛ همچنانکه نور هر اندازه روشن باشد، توسّط چشم سالم دیده می‌شود! لذا شناخت خداوند اگرچه نیاز به واسطه‌ی دیگری ندارد، اما از طریق عقل انجام می‌شود.^۴

* نقد:

۲. منصور هاشمی خراسانی حجّیت سنّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را محدود به دوران حیات ایشان می‌شمارد. وی معتقد است قطع به گفتار و کردار پیامبر یا از طریق دیدن و شنیدن حاصل می‌شود یا از طریق تواتر و ظنّ به گفتار و کردار ایشان که از طریق اخبار آحاد حاصل می‌شود، حجّت نیست!^۵ در حالی که:

اولاً طریق دستیابی به سنّت، به دو گونه‌ی قطعی و غیر قطعی است: طریق قطعی عبارت است از خبر متواتر و خبر واحد محفوف به قرائن قطعی؛ مانند اجماع و بنای عقلای کاشف از قول معصوم. اما طریق غیر قطعی، ظنّ آور است و برای حجّیت آن نیاز به اقامه‌ی دلیل خاص است. «فقهای امامیه، خبر واحد ثقه را معتبرترین طریق در بین راه‌های گوناگون دانسته‌اند».^۶

ثانیاً طریق قطعی و غیر قطعی، هر دو عقلی و در نتیجه یقینی هستند و شارع مقدّس هم راه دیگری برای کشف سنّت ارائه نکرده، پس می‌توان این دو طریق را به ترتیب اولویت پذیرفت. پس روایات

۱. همچنانکه به عنوان نمونه، محمد رضا مظفر «حسیات» و «وجدانیات» را قضایای یقینی دانسته است. (نگاه کنید به: المظفر، محمد رضا، المنطق، ص ۳۳۰)؛ بلکه بعضی از علما و محققین، وجدانیات را قسیم مبادی یقینی در کنار محسوسات و متواترات و اولیات و... قرار داده‌اند نه قسمی از محسوسات و آن را انعکاس علم حضوری در ذهن و در زمره‌ی بدیهیات واقعی شمرده‌اند. (نگاه کنید به: طباطبایی، سید محمد حسین، نه‌ایة الحکمة، ص ۳۱۱؛ حسین زاده، محمد، مروری بر تعریف و جایگاه زیرساخت‌های معرفت بشری؛ محسوسات و وجدانیات؛ معرفت فلسفی، شماره ۲۰۶، ص ۹۷ تا ۱۱۶)

۲. علی بن بابویه، الإمامة والتبصرة، ص ۱۳۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۵ باب أنّه لا يعرف إلا به.

۳. بازگشت به اسلام، ص ۲۴۵ و ۲۴۶

۴. مغالطه‌ی منتقد در اینجاست که «بی‌واسطه» بودن شناخت خداوند را به معنای «بی‌مبنا» بودن آن گرفته و این گونه سخن علامه را تحریف نموده است تا به خیال خام خود، تناقضی از سخنان ایشان بیرون بکشد! اما بر اهل علم و انصاف پوشیده نیست که بحمد الله کلمات و عبارات این عالم ربّانی، در نهایت دقّت، ظرافت و اشراف علمی به کار می‌رود و مجال خرده گرفتن به امثال این منتقد نمی‌دهد.

۵. نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۲۰۶ و ۲۰۷

۶. عین عبارت منتقد

موجود با پشتوانه‌ی قرائن صحت، حجت هستند.

* پاسخ:

ادّاعای منتقد، کذب محض است؛ زیرا حضرت علامه، اساساً بابتی را در کتاب بازگشت به اسلام گشوده است تحت عنوان «حجّیت سنّت پیامبر خداوند برای همیشه»^۱ و این یعنی ایشان حجّیت سنّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را محدود به دوران حیات ایشان نمی‌شمرد! در نگاه آن جناب «گفتار و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم برای هر کس که به آن قطع پیدا می‌کند، حجت است، چه در زمان آن حضرت بوده باشد و چه پس از او»^۲ بنا بر این حصول یقین به آن بخش از گفتار و کردار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که به تواتر رسیده، حتّی برای آیندگان نیز میسر است. اما باید توجه نمود که:

اولاً پیش‌تر گفتیم که طبق نظر علامه، خبر واحد محفوف به قرائن قطعی، از آن حیث که مفید یقین است ملحق به خبر متواتر و تبعاً حجت است؛ اگرچه باید تأکید کرد که خبر واحد موافق اجماع، محفوف به قرائن ظنّی شمرده می‌شود و مفید یقین نیست؛ زیرا اجماع به معنای اشتها و عدم شناخت مخالف، مبتنی بر استقراء ناقص و تبعاً ظنّی است.^۳ همچنین خبر واحد ثقه نیز مفید ظن است؛ با توجه به آنکه وثاقت راوی به معنای عصمت او یا پیراسته بودنش از سهو یا خطا در نقل روایت شمرده نمی‌شود. به علاوه، عدم حجّیت ظن یک حکم عقلی و قاعده‌ای حقیقی است و قابلیت تخصیص اعتباری ندارد.^۴ همچنین بر خلاف ادّعای واهی و غیر علمی منتقد بسیاری از علمای شیعه قائل به عدم حجّیت خبر واحد

۱. بازگشت به اسلام، ص ۲۰۶

۲. همان

۳. نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۵۲ و ۵۳

۴. توضیح بیشتر آنکه به فرموده‌ی حضرت علامه «این، قاعده‌ای حقیقی به معنای خبر از واقع است و تبعاً قابل تخصیص اعتباری نیست، همچنانکه سیاق آن از تحمّل تخصیص ابا دارد؛ چراکه ظن، به اقتضای وجود احتمال خلاف در ذاتش، واقعاً حجت نیست و اعتبار حجّیت برای چیزی که واقعاً حجت نیست، مانند اعتبار سوزندگی برای یخ، بی‌فایده است؛ با توجه به اینکه میان عقل و شرع منافاتی نیست و اعتبارات حکیم مبتنی بر واقع است، بل اعتبار چیزی که در واقع وجود ندارد، دروغ شمرده می‌شود؛ مانند اعتبار تاریکی برای روز و روشنی برای شب، در حالی که دروغ از خداوند صادر نمی‌شود... به علاوه، شرع صلاحیت جعل چیزی را دارد که خود آن را رفع کرده، نه صلاحیت جعل چیزی را که عقل آن را رفع کرده است؛ زیرا جعل چیزی که با سببی رفع شده، تنها با همان سبب معقول است و با سببی دیگر جایز نیست؛ چنانکه در میان عاقلان، حکمی که توسط مقامی تعیین شده، تنها توسط همان مقام قابل تخصیص است و تخصیص آن توسط مقامی دیگر، قابل قبول نیست. این در حالی است که رفع حجّیت ظن به نحو مطلق، توسط عقل انجام شده؛ زیرا عدم حجّیت آن، به معنای عدم کاشفیت آن از واقع است که از مقولات عقلی و حقیقی است و قابلیت اعتبار ندارد تا در دسترس شرع قرار داشته باشد و از این رو، شرع قادر به دخل و تصرف در آن نیست.» (بازگشت به اسلام، ص ۱۴۲)؛ جناب شیخ صالح سبزواری در شرح سخن علامه توضیح می‌فرمایند که عدم کفایت ظن برای عقاید و اعمال اسلامی، یک گزاره‌ی اعتباری و انشائی از قبیل واجب بودن نماز و روزه نیست، تا بتوان با یک گزاره‌ی اعتباری و انشائی دیگر آن را تخصیص زد، بلکه خبر از یک واقعیت عینی و خارجی است، لذا شرع، شأنیت تخصیص احکام عقلی را ندارد. (نگاه کنید به: پایگاه اطلاع رسانی، شرح فارسی کتاب بازگشت به اسلام، درس ۵۱ و ۵۲)

بوده‌اند و آن را بی‌اعتبار شمرده‌اند.^۱

ثانیاً سخن منتقد مصداق مکابره و زورگویی است؛ زیرا پیروی از طرق غیر قطعی در امر شریعت، به شکل واضحی مورد نهی عقل و مغایر با احتیاط عقلی است؛ همچنانکه شرع نیز همنوا با عقل، ظن را کفایت‌کننده از حق ندانسته است.^۲ به علاوه، عدم تعیین طریق یقینی توسط شارع، افتراقی بی‌پایه و گستاخانه است؛ زیرا خداوند همواره حجت و خلیفه‌ای در زمین قرار داده تا مردم با مراجعه‌ی به او هدایت یابند و به یقین برسند. اما عدم دسترسی مردم به خلیفه‌ی خداوند، معلول کوتاهی خود آنان در حمایت از اوست و با این وصف، مجوزی برای اخذ به ظنون شمرده نمی‌شود.^۳ آری، جبران این کوتاهی از طریق گردهمایی شماری کافی از مردم برای حمایت و حفاظت از آن حضرت میسر و البته واجب است.

* نقد:

۳. منصور هاشمی خراسانی، تخصیص قرآن با سنت را جایز نمی‌داند و می‌گوید: «تخصیص قرآن نیز تنها با قرآن جایز است و با سنت پیامبر جایز نیست؛ چراکه تخصیص، گونه‌ای نسخ است و نسخ قرآن با سنت پیامبر جایز نیست»؛^۴ در حالی که:

اولاً نسخ و تخصیص تفاوت‌های آشکاری دارد^۵ و خلط میان این دو مغالطه است.

ثانیاً اغلب فقهای شیعه، تخصیص قرآن با خبر واحد را ممکن دانسته‌اند.

ثالثاً جواز تخصیص قرآن با سنت را قرآن صادر کرده؛ همچنانکه فرموده است: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛^۶ «این آیه دلیل بر حجیت سخن پیغمبر در تبیین و تخصیص آیات است؛ خواه به صورت متواتر باشد یا خبر واحد».^۷ البته این قطعی است که نسخ قرآن با سنت جایز نیست.

۱. «کسانی چون شیخ مفید (التذکرة بأصول الفقه، ص ۴۴؛ المسح علی الزجلین، ص ۱۸)، شریف مرتضی (الذریعة، ج ۲، ص ۵۳۰؛ رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۱؛ الانتصار، ص ۱۲۰)، ابو جعفر طوسی در الإقتصاد (ص ۱۸۸)، ابن براج (جواهر الفقه، ص ۲۶۷)، طبرسی (مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۲۱)، ابن زهره (غنیة النزوع، ص ۳۲۹)، ابن ادریس (السرائر، ج ۱، ص ۵۱) و علی بن محمد قمی (جامع الخلاف و الوفاق، ص ۴۱۹)، به صراحت تأکید داشتند که خبر واحد حجت نیست، بلکه برخی از آنان مانند شریف مرتضی (د. ۴۳۶ق)، عدم حجیت آن را مورد اجماع سلف و خلف و متقدمان و متأخران شیعه می‌دانستند (رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۰۳) و برخی دیگر مانند ابن ادریس (د. ۵۹۸ق)، عدم حجیت آن را نزدیک به ضروری می‌پنداشتند (السرائر، ج ۱، ص ۸۲) و اعتقاد به حجیت آن را «سیاه‌نوشته و گفتاری دور از حق و مهجور» می‌نامیدند...» (پایگاه اطلاع رسانی، نقد و بررسی ۴۳)

۲. ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (یونس / ۳۶؛ نجم / ۲۸)

۳. با توجه به اینکه مقصر هرگز مضطر شمرده نمی‌شود و عملی که از سر ناچاری و در تنگنای ناشی از تقصیر خویش می‌کند، باطل است؛ زیرا خود او اسباب استیصال خویش را فراهم نموده است. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۲۴۱؛ تبعات ظاهر نبودن مهدی برای مردم

۴. بازگشت به اسلام، ص ۱۹۵

۵. نگاه کنید به: آمدی، الاحکام فی اصول القرآن، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ صالح، النسخ فی القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۲۲ تا ۱۲۵

۶. «و قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم چیزی که بر آنان نازل شده است را تبیین کنی» (نحل / ۴۴)

۷. عین عبارات منتقد

* پاسخ:

حضرت علامه در توضیح مبنای خود می‌فرماید: «عامّ متواتر، با خاصّ واحد تخصیص زده نمی‌شود و تخصیص چیزی که آشکار است با چیزی که پوشیده است، انصاف نیست، بلکه بر خلاف سیرت عاقلان است؛ چراکه آنان، اعلانات عمومی خود را با اعلانات خصوصی تخصیص نمی‌زنند، بلکه با اعلانات عمومی تخصیص می‌زنند و کسی که پس از اعلانات خصوصی، به مقتضای اعلانات عمومی عمل می‌کند را معذور می‌دارند و روشن است که خداوند یکی از عاقلان، بلکه خالق و رئیس آنان است»^۱. اما پاسخ به شبهات مزبور:

اولاً تردیدی نیست که تخصیص گونه‌ای نسخ است؛ زیرا تخصیص در صدد بیان مراد جدّی گوینده است و برای این منظور، لفظ را بر خلاف شمول و گستره‌ی ظاهری‌اش حمل می‌کند و این دقیقاً کاری است که نسخ هم انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، تخصیص همان نسخ است؛ با این تفاوت که به معنای رفع حکم از بعضی افراد موضوع است، در حالی که نسخ، به معنای رفع حکم از تمامی افراد موضوع است. از همین روست که صحابه، تابعین و قدمای مفسّرین، نسخ را در معنای عام به کار می‌بردند و شامل تخصیص و تقیید هم می‌دانستند.^۲ همچنین شایان ذکر است که به عقیده‌ی برخی محققان و مفسّران، مقصود از ناسخ و منسوخ در روایات اهل بیت نیز اعم از نسخ اصطلاحی است و تخصیص و تقیید و تفصیل و ... را هم شامل می‌شود.^۳

ثانیاً گفتیم که گروه مهمّی از متقدّمین شیعه، اساساً خبر واحد را حجت نمی‌دانستند؛ چه رسد به آنکه قائل به جواز تخصیص قرآن با خبر واحد باشند! ضمن آنکه نظر اکثریت علما -به فرض ثبوت- حجتی ندارد و نمی‌تواند حکم عقل مبنی بر عدم جواز تخصیص اعلانات عمومی با اعلانات خصوصی را نقض نماید.

ثالثاً منتقد در ترجمه‌ی آیه ۴۴ سوره‌ی نحل، عبارت **«لَتُبَيِّنَنَّ»** را «روشن ساختن» ترجمه کرده، اما در ادامه با چرخشی عجیب، مرتکب تفسیر به رأی و تحریفی آشکار شده و آیه‌ی شریفه را دلیل بر جواز «تبیین و تخصیص» قرآن با سنّت گرفته است! در حالی که طبق رهنمود متین حضرت علامه «شأن سنّت پیامبر، نسخ یا تخصیص قرآن نیست، بل تبیین آن از طریق بیان موضوعات احکام و جزئیات تفصیل آن است که

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۹۵

۲. البته باید توجه نمود که ایشان نفرموده‌اند: «تخصیص، عیناً همان نسخ است»، بلکه فرموده‌اند: «تخصیص گونه‌ای نسخ است» و این تعبیر دقیق نشان می‌دهد که اتفاقاً حضرت علامه تفتّن و اشراف کامل به تفاوت‌های میان این دو دارد، لکن در اینجا به نقطه‌ی اشتراک میان آن دو اشاره نموده است.

۳. مفسّران قدیم هر گونه تغییر در حکم پیشین را مصداق نسخ می‌شمردند. (نگاه کنید به: ابن حزم، الناسخ و المنسوخ، ص ۸؛ نخاس، الناسخ المنسوخ فی القرآن الکریم، ص ۱۰۲ و ۱۰۳)؛ همچنانکه صحابه و تابعین، ناسخ را بر مخصّص و مقیّد نیز اطلاق می‌کردند و منظورشان از نسخ، مطلق تغییر در احکام بوده است؛ خواه رفع حکم و جایگزینی آن باشد، خواه تخصیص و تقیید آن. (نگاه کنید به: اوسی، علی رمضان، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان)

۴. نگاه کنید به: معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، ص ۲۴۹؛ کتابخانه‌ی دیجیتال نور؛ السید الطباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۴۴۱

مستلزم نسخ یا تخصیص آن نیست؛ چنانکه خداوند فرموده است: **< و قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم چیزی که بر آنان نازل شده است را تبیین کنی و باشد که آنان اندیشه کنند >** (نحل / ۴۴) و فرموده است که برای آنان نسخ کنی یا تخصیص زنی، بل فرموده است که برای آنان تبیین کنی؛ مانند بیان رکعات نماز و کیفیت آن و متعلقات زکات و کمیت آن و شرایط حج و مناسک آن و تعداد اولی الامر و مصادیق آن و روشن است که هیچ یک از این موارد، نسخ یا تخصیص قرآن نیست.^۱ ظاهراً این منتقد، برای تحمیل نظر خود از تحریف کلام الله هم ابایی ندارد!

* نقد:

۴. منصور هاشمی خراسانی معتقد است که خداوند باید در هر قرنی یک فرد را برای ابلاغ سنت پیامبر جعل و ارسال فرماید. وی می‌گوید: «جعل واسطه‌ای برای تبلیغ احکام اسلام در هر قرنی، واجب است؛ چنانکه خداوند آن را در گذشته واجب شمرده و فرموده است: **﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾**؛ **< و هیچ امتی نبود مگر اینکه در آن بیم‌دهنده‌ای گذشت >**».^۲ ظاهر بر این است که او خودش را مصداق «مجدّد» و واسطه‌ای ابلاغ احکام در این قرن می‌شمارد. اما:

اولاً ضرورت وجود مجدّد در هر قرن، جایگاهی در اسلام ندارد و از جعلیات ابو هریره است^۳ که بعدها مستمسک شیخیه برای مشروعیت‌بخشی به شیخ احمد احسائی قرار گرفت. بر اساس عقاید شیعه، خلفای رسول خدا دوازده امام معصوم بودند و انحصاری در قرون ندارند.

ثانیاً استناد به آیه‌ی مزبور برای اثبات جعل واسطه‌ای در هر قرن، صحیح نیست؛ زیرا از ظاهر سیاق آن برمی‌آید که مراد از نذیر، پیغمبری است که از ناحیه‌ی خدا مبعوث شود.^۴ همچنین از این آیه بر نمی‌آید که منظور از امت، مردمی باشند که در یک قرن زندگی می‌کنند، بلکه هر امت پیامبر مخصوص به خود را داشته که با آن شناخته می‌شود نه آنکه پیامبران با امت‌ها شناخته شوند!

ثالثاً «قرن» در قرآن کریم به معنای امت هر پیامبر است و به معنای عرفی کنونی نیست.^۵

رابعاً اگر این سخن صحیح باشد، باید نحوه‌ی شناخت چنین کسی به مردم ابلاغ شود تا نمونه‌های راستین

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۹۶

۲. فاطر / ۲۴

۳. بازگشت به اسلام، ص ۲۰۹

۴. ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند برای این امت در هر صد سال، کسی را برمی‌انگیزاند تا دین آنان را برایشان تجدید کند». (متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۹۳؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۲؛ شیبانی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۸۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۹ و ۶۰)

۵. نگاه کنید به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۷

۶. نگاه کنید به: ق / ۳۶، مریم / ۷۴ و آیات دیگر

آن از مدّعیان دروغین تمییز داده شود، در حالی که هیچ راهی برای معرفی چنین شخصی در دست نیست.

* پاسخ:

بارها گفته شده است که حضرت علامه ادّعی خاصی در مورد خودش ندارد و تکرار این اتّهام واهی به انحاء مختلف، آن را اثبات نمی‌کند! جالب‌تر آنکه منتقد با استناد به «ظاهر» چنین اتّهامی را مطرح می‌کند، در حالی که ظاهر سخنان علامه مطلقاً چنین دلالتی ندارد، بلکه اتّفاقی از ظاهر و صریح سخنان ایشان در بخش‌های مختلف کتابشان دانسته می‌شود که منظور ایشان از واسطه‌ای در تبلیغ و تطبیق شریعت در زمان حاضر، امام مهدی علیه السلام است.^۱ اما در ادامه باید توجّه نمود که:

اولاً منتقد بار دیگر دچار شتابزدگی و حواس‌پرتی شده و اولین چیزی که به ذهنش رسیده را به حضرت علامه نسبت داده است! در حالی که علامه اساساً صحبتی درباره‌ی «مجدّد» روایت ابوهریره و ضرورت آمدن او در هر ۱۰۰ سال نکرده است، بلکه درباره‌ی جعل واسطه‌ای برای تبلیغ و تطبیق احکام خداوند در هر دوران سخن گفته است. ضمن آنکه مجدّد مطرح شده در روایات اهل سنت، لزوماً منصوب از جانب خداوند و صاحب معجزه یا نصّ شمرده نمی‌شود، اما خلیفه‌ی مورد نظر حضرت علامه، منصوب و معجول الهی است و به وسیله‌ی معجزه یا نص شناخته می‌شود.

ثانیاً مراد خداوند از «نذیر» در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی فاطر، پیامبران است؛ همچنانکه علامه هم آن را مربوط به رویه‌ی خداوند در گذشته دانسته است؛ لکن در ادامه‌ی سخن - که توسط منتقد حذف شده (!) - علاوه بر بیم‌دهندگان، از وجود هادیانی برای هر قوم یاد کرده و فرموده است: «بلکه آن را در آینده نیز واجب شمرده و فرموده است: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾»؛ **جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای هستی و برای هر قومی راهنمایی است!**^۲ همچنین واضح است که این آیات شریفه در مقام بیان نحوه‌ی شناسایی پیامبران نیست و کسی هم ادّعا نکرده است که پیامبران با امّت‌ها شناخته می‌شوند، بلکه با شفافیت تمام بیان می‌دارد که در هر عصری، خداوند خلیفه‌ای برای هدایت مردم قرار می‌دهد.

ثالثاً بر خلاف زعم باطل منتقد که ید طولایی در نسبت‌های ناروا و غیر واقعی دارد، حضرت علامه «قرن» را به معنای عرفی و معادل «صد سال» به کار نبرده، بل همان طور که در جاهای دیگری از کتاب فرموده‌اند، منظور ایشان از «قرن»، یک عصر و دوره‌ی زمانی است. با این وصف، امّت اعم از قرن است و چه بسا هر امّت شامل چند قرن یعنی دوره‌های زمانی مختلف می‌شود؛ همچنانکه روایات رسیده از اهل بیت

۱. نگاه کنید به: مبحث «جعل اهل بیت پیامبر به عنوان خلیفه‌ی او» (بازگشت به اسلام، ص ۲۱۳)، «جعل دوازده تن از اهل بیت پیامبر به عنوان خلیفه‌ی او» (همان، ص ۲۲۲) و «مهدی و پسین خلیفه‌ی پیامبر» (همان، ص ۲۲۷)

۲. رعد / ۷

۳. بازگشت به اسلام، ص ۲۰۹

قرن را در همین معنا به کار برده‌اند و آنچه گفتیم را تأیید می‌کنند.^۱ به علاوه، «قرن» در اقوال علما، به وفور در همین معنا به کار رفته و کسی این کاربرد را به معنای عرفی آن نپنداشته است!^۲

رابعاً در نگاه حضرت علامه مردم می‌توانند خلیفه‌ی خداوند را از طریق معجزه یا نص بشناسند و او را از دروغگویان تمیز بدهند^۳، اما منتقد که با همان فرض باطل و ذهنیت سر تا پا غلط خویش پیش آمده است، توقع دارد حضرت علامه طریق شناخت مجدد کذایی را بیان کند! از همین روست که گفته‌اند:

خشت اول گر نهد معمار کج / تا ثریا می رود دیوار کج

والسلام علی من اتبع الهدی

ادامه دارد...

دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «پاسخ به اکاذیب برخی سایت‌های اینترنتی درباره‌ی کتاب بازگشت به اسلام»
۲. مقاله‌ی «کَذَبَ الْوَقَاتُونُ؛ پاسخی به دروغ‌پردازان وقات و منحرف»
۳. مقاله‌ی «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!»
۴. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۱)؛ روش‌شناسی»
۵. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۲)؛ باییت و بهائیت»
۶. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۳)؛ میرزا غلام احمد قادیانی»
۷. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۴)؛ احمد الحسن بصری»
۸. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۱)؛ هویت، مشخصات و ادعای علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی»

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که درباره آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (نساء / ۴۱) فرمود: «به شکل خاص، در شأن اَمت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است؛ در هر قرن از آن، امامی از ما شاهد بر آنان است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم شاهد بر ماست» (الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰)؛ همچنین در روایت مشابهی از آن حضرت به جای «قرن» از واژه‌ی «خلف» یاد شده است. (نگاه کنید به: همان، ص ۳۲). جالب است که مرحوم مجلسی در شرح کافی، «خلف» را همان «قرن» دانسته و آن را به اهل لغت نیز نسبت داده است. (نگاه کنید به: مجلسی، مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۰۵) همچنین روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است که فرمود: «در هر قرن، عادلانی هستند که این دین را از تأویل اهل باطل و تحریف غالیان و دروغ بستن جاهلان می‌زدایند، همان طور که دم آهنگری، آلودگی آهن را می‌زداید.» (الشیخ الطوسی، رجال الکشی، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱) لذا مشخص است که گاهی یک اَمت در طول قرون و اعصار متمادی تداوم می‌یابد و طبق آیات شریفه و روایات مذکور، در هر قرن خداوند خلیفه‌ای را برای هدایت آنان قرار می‌دهد. اما اگر مانند منتقد، قرن را معادل اَمت بگیریم، باید قائل شویم که خداوند برای اَمت موسی، عیسی و محمد علیهم السلام تنها یک خلیفه ارسال کرده است، در حالی که می‌دانیم این چنین نیست و آن‌ها جانشینانی داشته‌اند و خداوند برای هر قرن بعد از آنان خلیفه‌ای قرار داده است.

۲. به عنوان نمونه، قاضی نعمان می‌گوید: «الشهداء و الصديقون هم الأئمة من آل محمد فی کل قرن منهم شهید» (شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۴۰) و مرحوم مجلسی در تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی نساء می‌گوید: «... و یحتمل أيضاً أن یكون المراد تخصیص الشاهد فقط، أي یكون فی کل قرن من هذه الأمة واحد من الأئمة علیهم السلام یكون شاهداً علی من فی عصرهم...» (المجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۳۵)

۳. نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۲۴۳ تا ۲۴۵

۹. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۲)؛ سازماندهی، اهداف و روش‌های تبلیغی نهضت بازگشت به اسلام»
۱۰. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۳)؛ شناخت و معیار آن»
۱۱. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۴)؛ موانع شناخت؛ جهل»
۱۲. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۵)؛ موانع شناخت؛ تقلید»
۱۳. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۶)؛ موانع شناخت؛ ولایت مطلقه‌ی فقیه»
۱۴. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۷)؛ موانع شناخت؛ خرافه‌گرایی»
۱۵. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۸)؛ ضرورت و امکان بازگشت به اسلام»
۱۶. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۹)؛ موانع بازگشت به اسلام»

